

شاهنامه، داستان آفرینش و سرگذشت یک ملت است و عمق روح ایرانی را نشان می‌دهد. پس از هزار سال هنوز در تمام ایران این کتاب را می‌خوانند و نقل می‌کنند. اما بعد انسانی که فردوسی به شاهنامه بخشیده آنرا به یک شاهکار جهانی تبدیل کرده است.

بسی رنج بردم در این سال‌سی
عجم زنده کردم بسدین پارسی
نمیرم از ایسن پس که من زنده‌ام
که تسخیم سخن را پراکنده‌ام

در این، جای تعجبی نیست که فردوسی زنده کننده زبان پارسی است. از حدود هزار سال پیش در ایران اشعار این شاعر را می‌خوانند، از بر می‌کنند و نمایش می‌دهند. امروز هنوز در قهوه‌خانه‌ها آنرا نقل می‌کنند. شاهنامه خیلی زود حماسه ملی ما شد.

دلیل این قبول عام تازگی مطالب یا اصالت موضوع - سرگذشت ایران قدیم از اولین پادشاه اسطوره‌ای تا آخرین شاه سلسله ساسانی در قرن هفتم - نیست. فردوسی می‌گوید: همی گویم از دفتر باستان (اول بیژن و منیژه) «هر آنچه من می‌گویم قبلاً نقل شده است.» شاعر چیزی ابداع نمی‌کند، تنها منتقل می‌کند. از سنت‌های شفاهی و متن‌های کهنه‌ای همچون اوستا (کتاب مقدس قرن هشتم پیش از میلاد) وام می‌گیرد و آنها را به نظم در می‌آورد یا بر روایت‌های جدیدتری از همان موضوع کار می‌کند.

نخستین یادمان ادبیات فارسی

این منظومه بزرگ (۵۰,۰۰۰ بیت) در قرن چهارم هجری، در مقطع حساسی از تاریخ و فرهنگ ایران سروده شد. در هنگام سقوط ساسانیان زبان ادبی ایران زبان عربی بود؛ فارسی میانه، گردونه اصلی تمدن ساسانی، در شرف از میان رفتن بود. در این هنگام است که در شرق ایران ادبیاتی جدید با لهجه‌ای ایرانی ظهور می‌کند و زبان فارسی بوجود می‌آید. اشعار فردوسی اولین شاهکار این ادبیات جدید است.

شاهنامه شرح ماجراهای یک قهرمان یا یک پادشاه یا حتی ماجرای دراز نیست. فردوسی از خلقت جهان آغاز می‌کند و با تکیه بر زمینه جداگانه اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی، سرگذشت پناه پادشاه را حکایت می‌کند.

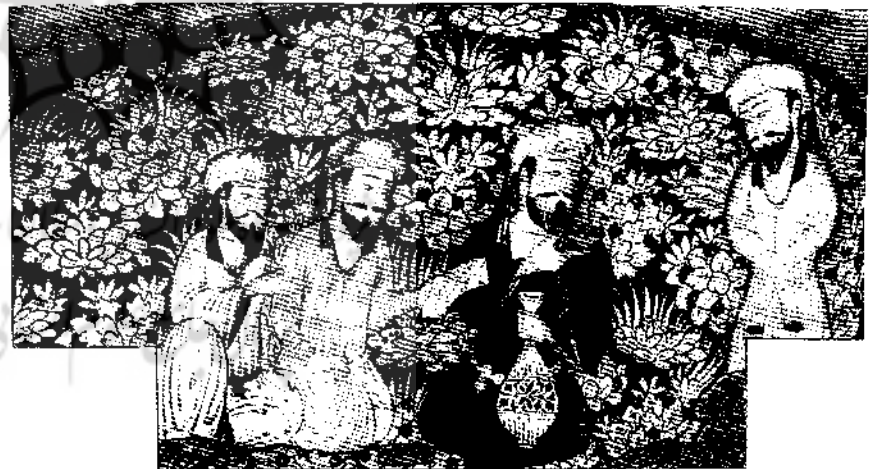
نخستین قسمت، شرح اسطوره آغازگران تمدن است. پیشدادیان، «نخستین آفریدگان»، لباس پوشیدن، کار کردن با فلزات، مهار کردن آتش، اهلی کردن حیوانات و سازمان دادن اجتماع را به انسانها می‌آموزند. از پی ۷۰۰ سال حکومت، جمشید شاه که در زیر بار غرور از پادشاه به ناچار تاج و تخت خود را به موجودی اهریمنی تسلیم می‌کند؛ ضحاک، خود گامه‌ای که هزار سال حکومت خواهد کرد. قدرت شوم او سرانجام بدست انتقام گیرنده‌ای به نام فریدون مضمحل می‌شود. این قهرمانها که جنگ بین نیروهای تاریکی و روشنایی را مجسم می‌کنند معرف یک موضوع مذهبی مشخصاً ایرانی هستند.

قسمت دوم یعنی طوولانی‌ترین و حماسی‌ترین قسمت شاهنامه، حکومت کیانیان را شرح می‌دهد. در اینجا، یعنی در قسمت میانی منظومه، روشنایی پیروز شده است. رستم پهلوان پهلوانانی است که در دربار کیانیان زندگی می‌کنند. وفادار به

شاهنامه:

کتاب خرد

نوشته نهال تجدد



فردوسی و سه شاعر دربار
غزنین، پایتخت قدیمی
امپراطوری مقتدر غزنویان.

سمت راست: جمشید، پادشاه
ایران، دستور ساختن اسلحه،
بافتن پارچه، بنای خانه‌ها و
ساختن ظروف را می‌دهد. اولین
قسمت شاهنامه، مینیاتور قرن
یازدهم هجری.

پادشاه و کشور، و سایه وحشت دشمن است. ویژگی این دوره جنگ‌های تمام‌نشدنی با توران کشوری در آسیای مرکزی است که افراسیاب، پادشاه آن، دشمن قسم خورده ایران است.

در قسمت پایانی، شاعر چند تن از شخصیت‌های تاریخی را به شیوه‌ای که بیشتر خیالی است معرفی می‌کند. بخش قابل ملاحظه‌ای را به پیروزی اسکندر اختصاص می‌دهد و افسانه او را بر اساس روایت شرقی ماجرا نقل می‌کند. انتهای منظومه، که به تاریخ بسیار نزدیک است، به فتوحات پادشاهان ساسانی تا انقراض این سلسله می‌پردازد.

ضحاک و فریدون: خودکامه و دادگستر

سرگذشت ضحاک خودکامه، که در نخستین و درخشان‌ترین قسمت شاهنامه نقل شده است، بر رنج ملتی شهید ارج می‌نهد. ضحاک، پسر شجاع اما بی‌قید پادشاه مرداس، را روزی ابلیس از راه راست به در می‌برد. او با ابلیس عهد می‌بندد و تاج و تخت را تصرف می‌کند. ابلیس به صورت‌های گوناگون بر پادشاه ظاهر می‌شود و هر بار قدرتش را گسترش می‌دهد. یک روز، به هیئت آشپزی در می‌آید و می‌گوید غذاها متنوع نیستند چون گوشت خورده نمی‌شود. و از ضحاک می‌خواهد که همه نوع گوشتی، از گوشت پرندگان گرفته تا گوشت چهارپایان بخورد. هنگامی که ابلیس که اعتماد ضحاک را به دست آورده او را در آغوش می‌گیرد، از هر شانه ضحاک ماری سیاه سر بر می‌آورد. هر چه آنها را قطع می‌کنند همچون دو شاخه درخت از نو می‌رویند. این بار، ابلیس در لباس بز شک نزد ضحاک می‌آید و تجویز می‌کند که پادشاه هر روز مغز دو انسان را بخورد. به این شکل، در طول هزار سال شیاطین نیروی شر را بر

زمین مسلط می‌کنند و هیچکس جرأت نمی‌کند جز در خلوت از خیر سخن بگوید. اما یک شب، ضحاک در خواب می‌بیند شاهزاده‌ای جوان او را به خاک در افکنده است و با گریزی از سر گوساله بر او می‌کوبد و او را زنجیر کرده به سوی قلعه دماوند می‌کشد. جهان غوطه‌ور در شب و همچون پر زاخ سیاه است. ضحاک خوابش را با موبدان در میان می‌گذارد، آنها در طالعش می‌نگرند و می‌بینند که شکست دهنده ضحاک، که هنوز پا به جهان نگذاشته است، فریدون نام دارد. به او می‌گویند: «او از تو نفرت خواهد داشت زیرا پدرش به دست تو کشته خواهد شد و تو همچنین گاوی را که روزی دهنده اوست خواهی کشت. برای انتقام است که گریزی از سر گوساله به دست خواهد گرفت.» پادشاه، دیوانه از اضطراب، در سراسر عالم به جستجوی نشانی از فریدون برمی‌آید. فریدون و شگفت‌انگیزترین گاو عالم همزمان زاده می‌شوند. مادر فریدون او را به باغبان باغی می‌سپارد که گاو در آن به سر می‌برد و فریدون با شیر گاو پرورش می‌یابد. یک روز ضحاک که خبر باغ و گاو به گوشش رسیده حیوان افسانه‌ای را می‌کشد و به سوی منزلگاه فریدون می‌شتابد، اما او را نمی‌یابد. مادر فریدون از ترس پسرش را به کوه البرز برده است.

در شانزده سالگی، فریدون که سرگذشت خود را از مادر شنیده و از اصل و نسبش باخبر شده است، تصمیم به جنگ با خودکامه می‌گیرد. ضحاک، دل نگران، ریش سفیدان مملکت را فرا می‌خواند و از آنها طلب حمایت می‌کند و به آنها می‌گوید: «اکنون باید بیانیهای بنویسید و شهادت دهید که من، در مقام پادشاه، جز بذل نیکی نیشاندادم و هرگز مانع عدالت نشده‌ام.» همه رضایت می‌دهند، جز یک نفر که به اعتراض برمی‌خیزد: «من کاوه هستم، خواهان عدالتم و ترا مسبب تلخی روزگارم می‌دانم. چرا دست به خون فرزندان من آلودی؟ من هجده پسر داشتم و اکنون جز یکی برابم نمانده است.»

ضحاک ترسان، آخرین پسر او را غصو می‌کند و از او می‌خواهد که در عوض بر بیانیه صحه بگذارد. کاوه آنسرا می‌خواند، پاره می‌کند و به پای ضحاک می‌افکند.

کاوه از قصر ضحاک بیرون می‌آید و جمعیت به دور او حلقه می‌زنند. کاوه پیش‌بند آهنگری را به نوک نیزه می‌بندد و مردم را به رهایی خود از یوغ خودکامه فرا می‌خواند. کاوه نجات دهنده در جلو انبوهی از شجاعان به جستجوی فریدون می‌پردازد که در رأس طغیان مردم قرار می‌گیرد. مردم شهر و سپاهیان به اتفاق در برابر قصر گرد می‌آیند و نگهبانان را جرأت مقاومت نیست. فریدون بی‌آنکه با کوچکترین مخالفتی روبرو شود سوار بر اسب وارد قصر می‌شود و تاج پادشاهی را بر سر می‌گذارد. ضحاک به او حمله می‌کند و شاهزاده جوان با یک ضربه گرز کلاه خود ضحاک را خرد می‌کند. در این لحظه فرشته سروش بر فریدون ظاهر می‌شود و به او می‌گوید: «ضحاک را نکش، زیرا هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است. او را به کوه ببر و در آنجا در زنجیرش کن.» فریدون خودکامه را به کوهستان‌ها می‌برد و در آنجا می‌خواهد سر او را از تن جدا کند اما فرشته سروش بار دیگر ممانعت می‌کند و از او می‌خواهد که اسیرش را بر قلعه دماوند به بند بکشد تا عذابی ابدی را تحمل کند.

از پی دوران دراز تاریکی و خودکامگی، عصر روشنایی و

اسکندر از امپراطور چین دیدن می‌کند. مینیاتور قرن نهم هجری که قسمت سوم شاهنامه را مصور می‌کند.





رستم، بهلوان محبوب مردم، به کمک رخس اسب جنگی دلیرش ازدها را می‌کشد. بخشی از قسمت دوم منظومه ایرانی، مینیاتور قرن نهم هجری.

می‌کشد. رشته خویشتندی عظمت و طنین بیشتری به نبرد فرد بر علیه نیروهای آسمانی می‌بخشد. شاهنامه به این دلیل که عمیقاً روح ایرانی را متأثر می‌کند همچنان در ایران زنده است. دهقان ایرانی، حتی اگر خواندن و نوشتن هم نداند از دلآوری رستم به خود می‌لرزد و از تصور رنج او هنگامی که برای دفاع از میهن ناگزیر است پسر خود را بکشد می‌گیرد.

بدو نیک چون هر دو می‌بگذرند همان به که نامت به نیک می‌برند

صدای فردوسی از اعماق قرون هنوز به گوش ما می‌رسد.

دادگری متجلی در وجود فریدون فرا می‌رسد. در اینجا فردوسی به سنت‌های پیش از اسلام باز می‌گردد. او فکر جنگ ابدی بین خیر و شر را از معادشناسی زرتشتیان وام می‌گیرد. جنگ‌های پایان‌ناپذیر ایران و توران انعکاس همین فکر هستند. اما فردوسی بهیچوجه در یک دوگانگی ساده لوحانه فرو نمی‌غلتد. او نشان می‌دهد که این دو نیرو در درون هر فرد وجود دارد؛ انسان می‌تواند خوبی کند به همان سان که می‌تواند به دام بدی بیفتد. به این ترتیب، پس از هزار سال خودکامگی به نظر می‌رسد که نیکی و روشنایی پیروز شده است؛ شاه تازده، به وکسالت از آسمان‌ها، با عشق به مردمش خدمت می‌کند. اما بدی مقاومت می‌کند، شر هنوز وجود دارد. این به عمل فرشته که دو بار مانع مرگ خودکامه می‌شود مفهوم می‌بخشد. ضحاک سرانجام بر قله کوه البرز در بند شده است، گویی می‌خواهد با هستیش شهادت دهد که پیروزی نهایی خیر بر شر هنوز انجام نگرفته است.

منظومه فردوسی بر قدرت شکست‌ناپذیر سرنوشت پایه‌ریزی شده است. این موضوع کاملاً حماسی به حسن تقدیر که در اعماق روح ایرانی نقش بسته و ایسته است. و با این حال شخصیت‌های او انسان هستند، از تردید رنج می‌برند و در برابر بدبختی‌های روزگار حساسند. آنها را نباید مسخوم کرد، بیشتر شایسته ترحم‌اند. ضحاک، خودکامه خونخوار، سمبل بیرحمی، به اختیار خود عمل نمی‌کند. مگر نه او روح خود را به شیطان فروخته است؟ او جز یک وسیله نیست. فردوسی در مقام یک حماسه‌سرای بزرگ موقعیت‌های شگفتی می‌آفریند که در آن فردی به کشتن برادرش هدایت می‌شود یا پسری پسرش را

